

به نام خداوند جان و خرد

در مقوله انشاء رأی

به نظر می‌رسد اگر کل جریان دادرسی را به سه بخش عمده تقسیم کنیم، یعنی تمامی ماجرای قضاوت را بر ارکان دادرسی، رأی و اجرا استوار گردانیم، انشای رأی بخش میانی و اصلی و عمده کار به حساب می‌آید.

اکنون تا ترکیب لغوی یا لغت ترکیبی یا اصطلاح انشاء رأی را نیک بازشناسیم نخست به «رأی» نگاهی داریم.

من چنین می‌پندارم که رأی، منصرف از تعریفی که قانونگذار - مبهم و کلی - از آن به دست داده است. یعنی نظر و عقیده و اعتقاد و تعلق میل درونی به چیزی از چند چیز، رأی یعنی قرار گرفتن دل بر آن چه اعلام می‌شود. رأی یعنی اختیار کردن امری بر دیگر امور، رأی یعنی گزینش، یعنی برداشت، یعنی زمره درک و فهم و بینش، رأی یعنی ظاهر شدن ایمان از ژرفای قلب، رأی یعنی میوه رسیده‌یی که به دلیل همان رسیده بودنش درخت را ترک می‌کند، رأی قاضی، یعنی برکشیدن درّی گرانمایه از دریای آشفته و پرمخاطره اختلاف، رأی یعنی حاصل غواصی،

حاصل مکاشفه و تأمل و غور و بررسی و در يك کلام رأی یعنی این است و جز این نیست.

اما انشاء خود دنیای دیگری دارد و هر کس به نحوی آن را باز شناخته است، در نظر من انشاء، یعنی آفریدن، خلق کردن، پروردن، پروراندن، ایجاد کردن، بارور ساختن. انشاء یعنی پوشاندن لباس هستی بر چیزی که خود در میانه نبوده است، انشاء یعنی ایجاد شور و شوق و شتاب در چیزی تا در آن چیز بالندگی صورت گیرد، انشاء یعنی ابداع، یعنی نوآوری، یعنی خلق جدید، انشاء یعنی هنری والا که به کمک آن اندیشه امکان انتقال پیدا می‌کند. انشاء یعنی توانائی در برقرار کردن ارتباط - ارتباط بین پشت صحنه و آن چه بر روی صحنه قرار دارد - ارتباط بین قسمت تاریک مفاهیم و قسمت روشن آن، ارتباط بین حضور و غیاب، انشاء یعنی شکافتن پوسته زبر موضوع و برکشیدن مفهومی روشن از بطن ظلمانی آن و در يك کلام انشاء یعنی هنر ظریف نمودن.

قاضی در انشاء رأی در واقع بخش هنری کار خود را سامان می‌دهد بخشهای فنی و مهارتی و اطلاعاتی و کارشناسی قضیه تا لحظه اعلام ختم دادرسی باید انجام گرفته باشد از این به بعد، دیگر میدان اختصاص می‌یابد به هنر، هنر وانمودن. از آنجا که قاضی را به رأی می‌شناسند و نه به شانزده ساعت پیاده روی برای رسیدن به صحنه ارتکاب جرم یا صحنه مورد تنازع، از آنجا که رأی کبوتری است دور پرواز که وقتی پر بکشد بر بامهای بی شماری می‌نشیند، از آنجا که رأی را يك نفر می‌نویسد اما هزار جور خواننده دارد و از آنجا که رأی عصاره تدبیر و تأمل قاضی در ماجراست، می‌بایست نشان دهنده همه آن کلنچرها و دغدغه‌هایی باشد که مصروف موضوع شده است.

اکنون اگر راست باشد که بیشترین خواننده این سفارشنامه، علی القاعده

قضات جوان و نوآمده خواهندبود من دوست می‌دارم که کوله بار تجربه‌ی سالیانم را در برابر آنها از شانه برگیرم تا اگر محتوای سودمندی داشته باشد آن فایده - گیرم اندک - را بر انبوه تذکرات قانونی بیفزایند و رأی خود را آن گونه بیارایند که همان ورق زری باشد خیره‌کننده چشم، در سفر طولانی از دست به دست:

۱- رأی دادگاه را به خیمه‌یی مانند می‌کنیم که می‌بایست از نظر فیزیک کار و استخوانبندی اصلی بر ۶ ستون اصلی برافراشته شود:

الف - مدعی یا شاکی یا خواهان کیست، او را به نام و نشان به خواننده معرفی کنید.

ب - مدعی علیه یا مشتکی عنه یا خوانده چه کسی است، به معرفی کامل او نیز از نام و نشان توجه کنید.

ج - خواسته یا مدعی به یا مورد شکایت کدام است، به روشنی و چندان که از ستون خواسته و اظهارات و لوایح بعدی برمی‌آید، آن را بشناسانید.

د - دلایل دادخواه برای تظلم چیست؟ در دادخواست یا شکوائیه چه گفته است؟ در لوایح و اظهارات بعدی چه بر آن افزوده است؟ مجموعه آن دلایل بر چه مستنداتی تکیه دارند؟ حتی الامکان و احصائاً این مجموعه را دسته‌بندی کنید - به همین ترتیب پاسخهای مدعی علیه یا مشتکی عنه را اگر پاسخی داشته باشد یا به دلیلی در دفاع از ادعا استناد کرده باشد، متناسب با نحوه دفاع ذکر کنید.

ه - بعد از اینها باید به خواننده رأی بگویید که دادگاه در طول دادرسی چه کارهایی انجام داده است؟ یعنی که در جهت رسیدگی به دلایل مدعی و دفاع مدعی علیه چه کار کرده است؟ از مرجعی مثل ثبت و بانک و دارائی و شهرداری و کجا و کجا استعلامی کرده است؟ قضیه را به کارشناس ارجاع داده است؟ دست به تحقیق یا معاینه محل زده است؟ از اهل اطلاع تحقیق کرده است؟ و این اقدامات چه

نتیجه‌ی رأی را دربرداشته‌است؟ اسطقس رأی در این قسمت چهره می‌بندد که خوب زید آن ادعا را کرده‌است، عمرو این‌گونه پاسخ داده‌است، تحقیقات دادگاه به آن نتیجه رسیده‌است اکنون دادگاه چه می‌گوید؟ از این است که قاضی با مَطْلَعِ دادگاه نظر به این که ... رأی خویش را انشاء می‌کند و به اصطلاح حرف آخر را در دادرسی بر موخره پرونده رقم می‌زند و به یاد داشته‌باشید که اشاره به این شش فقره منصرف از کلیشه‌گردش کار است که در ماشین خانه بر دادنامه می‌بندند.

۲- حقیقت آن است که رأی‌دهنده باید چنین فرض کند که رأی نهایی در قضیه و نقطه پایان اختلاف همان است که او بر قلم می‌راند. رأی‌دهنده باید بداند که اصل، رأی اوست و آنچه از مراحل دادرسی پس از آن رأی رخ می‌نماید، مانند تجدیدنظر و اعمال ماده ۳۱ و ماده ۱۸ و اعاده دادرسی و چه و چها همه نگاه‌های دوباره‌یی است که به‌همان رأی او دوخته می‌شود. مقصودم را واضحتر بگویم، اگر در جریان دادرسی به چیزی دست نیافته‌اید، اگر در ماجرا به حقیقتی نرسیده‌اید، اگر هنوز در کشف حق مردد و دودل و تاریک هستید، چیزی به نام رأی بر قلم نزنید یعنی که هیچ وقت به امید این نباشید که خوب من با همین مایه از استنباط و به‌خاطر این که پرونده را از محکمه بیرون کنم رأی می‌دهم باشد که انشاءالله در مرجع بالاتر کسانی به حقیقت برسند و رأی واقعی را بدهند. هیچ تضمینی وجود ندارد که قطعاً پرونده به مراحل بعدی راه پیدا کند و تازه در آن صورت هم هیچ تضمینی وجود ندارد که دیگران به از شما در قضیه باریک شوند پس همیشه رأی را جوری صادر کنید که انکار باید بلافاصله به‌اجراء درآید. وقتی می‌بینید که هنوز از خلال گفته‌ها و شنیده‌ها و مدارک و اقدامات موجود راهی به جایی نمی‌برید دست نگهدارید، آمار و انتظارات آماری، مراجعات و التماس این و

آن یا خدای ناکرده توصیه‌هایی که در حواشی کار وجود دارد صدور رأی را توجیه نمی‌کند و سزاوار نیست که رأی را شما بدهید و هم عواقب آن را شما بر گردن بگیرید اما نیت دیگران را برآورد!

۳- قانون تا قانون بشود با خیلی از پدیده‌ها و نوامیس و مناسبات سر و کار دارد از جمله با شرع، با اخلاق، با عرف و با انصاف اما قاضی جماعت فقط با قانون سروکار دارد. در انشای رأی بیشترین توجهات بل تمام توجهات باید به سمت قانون باشد، جامه رأی را باید نخست با قامت قانون اندازه گرفت و اصلاً به عبارتی خود رأی یعنی قالب‌گیری قضایا با قانون.

در جریان انشای رأی ننویسید که با توجه به محتویات پرونده دعوی خواهان رد می‌شود! یا ننویسید درخصوص دعوی فلان علیه بهمان چون دادگاه ری را محقق نمی‌شناسد به بی‌حقی وی رأی می‌دهد! فرض را بر این قرار دهید که تمام پرونده ال‌همین چند ورق دادنامه از بین خواهد رفت. دادنامه باید چنان زبان‌دار و رسا و کافی و وافی و مشبع و مستوفی و گویا باشد که خواننده رأی بتواند کل وقایع را در آینه آن تماشا کند. پس در رأی بنویسید که به چه دلیل و با استناد به چه ماده‌یی و به کدام امر قانونی حقی را از کسی می‌گیرید و به دیگری می‌دهید و چگونه و چرا زحمات چندین ساله مدعی را در اقامه دادخواهی بی‌ربط می‌دانید و جریان دادرسی را خاتمه یافته اعلام می‌کنید. متأسفانه بسیاری از رأیها را دیده‌ام و لابد شما هم دیده‌اید که يك تنه برای بی‌آبرو کردن تمام جامعه قضات کفایت می‌کند. این درست است که حجم کار بیرون از توان عادی يك دادرس است اما اگر این شغل را بر دیگر شغلها اختیار کرده‌اید وظیفه دارید که به هر قیمتی شأن آن را حفظ کنید. در رأی محاکم حقوقی ننویسید که هم خواهانها و هم خواننده‌ها مجبورند دستور دادگاه را انجام دهند اگر نه بخصوص خواهانها به سه ماه حبس محکوم می‌شوند!

شما وظیفه دارید که توضیح بدهید به استناد کدام قانون می‌توان خواهان را محکوم کرد و به استناد چه ماده‌یی از قانون مجازات، می‌توان هر دو طرف یا مستنکف از اجرای حکم را زندانی کرد و مهم‌تر از آن چگونه می‌توانید بیرون از قواعد تعلیق، کسانی را به مجازات معلق بیم دهید یا تهدید کنید. این درست است که ما اصطلاحاً حاکم هستیم ولی حکومت قاضی بر موضوع متنازع‌فیه با حکومت شازده قجری بر مثلاً پشتکوه لرستان باید فرق کند، اگر او هر چه بر دلتش می‌گذشته است مورد حکم قرار می‌داده است ما وظیفه داریم که هر چه قانون می‌گوید همان را مورد حکم قرار دهیم، لاغیر.

۴- من البته خبر دارم و بی‌تردید مسئولان و متولیان دستگاه قضایی هم باید خبر داشته باشند که اداره یک دادگاه عمومی آن هم با مطلق بودن نصاب دعاوی، آن هم با ترکیب فعلی آن که لزوماً از الف تا یای پرونده را باید خود قاضی شکل دهد، بسیار دشوار و فرساینده است. اکنون همه اطلاع دارند که درآمیختن دعاوی و شکایات در یک محکمه و مثلاً مطرح گردیدن پیچیده‌ترین دعاوی حقوقی در کنار رسیدگی به شکایت جیب‌بری و مثلاً قماربازی و حتی قطع هر کدام از محاکمات برای پرداختن به آن دیگری، چه مایه درآشفته‌گی فکر قاضی مداخله خواهد داشت. اکنون دیگر همه می‌دانند که رسیدگی به دعاوی ممانعت از حق ارتفاق، درست بعد از فارغ شدن از محاکمه قتل تا چه اندازه بی‌موقع می‌نماید و قاضی را سردرگم می‌سازد. درست است که قاضی باید با انواع دعاوی از انواع سوژه‌ها مأنوس باشد و خود را برای آن پیوسته آماده نگهدارد. اما این هم هست که نمی‌توان به تعادل رفتاری کسی دل بست که دائم از آب‌وهوای گرم چهل درجه بالای صفر به اقلیم سرد چهل درجه زیر صفر سفر می‌کند و در دادگاه عمومی از این تغییرات آب و هوایی فراوان وجود دارد. اکنون دیگر همه می‌دانند که عصر ما

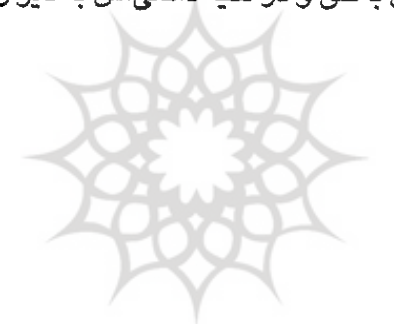
عصر پیشرفت علم و شاخه به شاخه شدن آن است عصر نوزایی شعب جدید علمی است، عصر دانشهای هزار شاخه است. اکنون ده قرن از دوران ابن سینا و بیرونی فاصله گرفته‌ایم، آنها يك تنه در طب و نجوم و ریاضیات و حکمت و علوم غربیه و نمی‌دانم دو سه عنوان دیگر می‌توانستند سرآمد عصر خود باشند اما در روزگار ما خود پزشکی فقط به دوهزار ابن‌سینا نیاز دارد تا بتواند تمام شعب خود را اصطلاحاً زیر آنتن داشته‌باشد، انتظار این که قاضی در تمام شعب علم قضا به جایی رسیده‌باشد انتظار بیهوده‌یی است، فرض کنید تمام مقوله‌ها و مواد شعب گوناگون حقوقی را یکشنبه منسوخ اعلام کنند و فقط حقوق تجارت باقی مانده‌باشد. و در همان حال شما را از پرداختن به تمام شعب حقوق تجارت نیز معاف کنند الا مثلاً مقوله بیع تجاری، باز هم عقیده دارم که به تخصصهای مختلفی در همین يك زمینه نیاز داریم تا بتوانیم ادعا کنیم که بر مقوله‌های قابل طرح نسبتاً اشراف داریم. اما قاضی دادگاه عمومی موجودی است قاعده آشنا با يك دانش عمومی که ما انتظار داریم هزارویک تخصص را هم در کنار دارا باشد و این انتظار نه معقول است و نه سزاوار عصر.

و اما با تمام این اوصاف وقتی به انشای رأی می‌رسیم، هیچ کدام از معاذیر یادشده نمی‌تواند و نباید از شأن دادنامه دفاع کند، رأی دادگاه قطعاً و بی‌شك معرف درجه فهم و درک و دانایی و سبک و سلیقه و ذوق و ذایقه قاضی است و صد البته که حاشیه‌نویسی در رأی هم مجاز نیست تا صادرکننده توضیح بدهد که در هنگامه صدور رأی سرش شلوغ بوده‌است یا کسالت داشته‌است یا اوقاتش تلخ بوده‌است یا چه و چها، نه، مردم فرض می‌کنند که قاضی در جریان صدور رأی تمام هم و غم خود را یکجا متوجه همین دقیقه صدور حکم نموده‌است، مردم فرض می‌کنند که قاضی در لحظه صدور رأی در بالاترین درجه فراغت خاطر

قرار داشته است و از تمام امکانات مطالعاتی خود استفاده کرده است تا به خلق و انشای رأی موفق گردیده است. بنابراین ضرورت دارد که به هر تقدیر در انشاء و ارائه آن کمال توجه و تأمل را منظور داشته باشیم.

و حرف آخر این که آنچه از ما به یادگار می ماند همین رأی ماست، که رأی چکیده و عصاره و زمره و خلاصه درک و دریافت ماست از جریان دادرسی و رأی نقطه پایان تمام ماجراهائی است که ما شنونده آن بوده ایم و رأی تصرف در زندگی و آزادی و حق مردم است. شکوه و شوکت رأی را پاس دارید، در شکل، در محتوی، در وفاداری اش به حق و در تکیه دائمی اش به دیواره قانون.

سردبیر



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی